[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-04-26]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1402.31.95.9.8]
[DOI: 10.61186/jpll.31.95.233]

مقالهٔ علمی-پژوهشی

بررسی مفاهیم نور و تاریکی در منظومهٔ *آرش کمانگیر* کسرایی برپایهٔ نظریهٔ همگنه‌ها و طرح‌وارهٔ کنشی گرمس

رحمن مکوندی*

چکیده

منظومهٔ *آرش کمانگیر* کسرایی، که در قالب نیمایی سروده شده، به مضمون‌هایی مانند میهن، قهرمانی، جوانمردی، و ازخودگذشتگی می‌پردازد که پیوسته تازگی و مقبولیت عام دارند. این ویژگی‌ها *آرش کمانگیر* کسرایی را اثری معنازا ساخته که پیوسته می‌توان درباب آن گفت و نوشت. هدف این پژوهش، که به‌روش تحلیلی-توصیفی انجام شده است، بررسی این اثر با کاربست نظریهٔ کنشی و نیز مفهوم همگنه‌های گرمس، معنا/نشانه‌شناس فرانسوی، است. یافته‌ها نشان داد که کسرایی در *آرش کمانگیر* افزون‌بر نبرد فیزیکی ایران و توران، واژه‌های مربوط به حوزهٔ معنایی روشنایی و تاریکی را نیز در شعر داخل کرده که نوعی نبرد میان تاریکی و روشنایی را در ذهن خواننده بازسازی می‌کند. با درنظرگرفتن مفهوم نور به‌منزلهٔ نماد دانایی و آگاهی و مفهوم تاریکی به‌مثابهٔ نماد نادانی و بی‌خردی، این اثر را می‌توان از دیدگاه نشانه‌معناشناختی میدان نبرد میان دانایی و خرد ازیک‌سو، و جهل و تاریکی ازدیگرسو دانست. نتایج پژوهش نشان داد که در روایت کسرایی از اسطورهٔ کهن آرش کمانگیر، آرش قهرمانی یگانه است که با قهرمانان نام‌دار دیگر در کنش و منش تفاوت دارد. در *آرش کمانگیر*، اسطوره‌ای کهن به‌شیوه‌ای نو به‌شکلی واقع‌نمایانه ترسیم شده است. آرش قهرمانی نو و یگانه بازنمایی شده است که خرد و دانایی در کنش‌های او اهمیت محوری دارند. سرانجام اینکه، *آرش کمانگیر* با *شاهنامهٔ* فردوسی، اثری که در آن خرد و دانایی محوریت دارد، در پیوند است.

کلیدواژه‌ها: *آرش کمانگیر*، گرمس، همگنه‌ها، نظریهٔ کنشی.

*دانش‌آموختهٔ دکتری زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی، آبادان، ایران، Ra.Mavwandi@iau.ac.ir

تاریخ دریافت:۱۴۰۱/۱۲/۱۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۳/۳۰

دوفصلنامهٔ زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی، سال ۳۱، شمارهٔ۹۵، پاییز و زمستان ۱۴۰۲، صص ۲۳۳-۲۵۸

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-04-26]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1402.31.95.9.8]
[DOI: 10.61186/jpll.31.95.233]

Analyzing the Concepts of Light and Darkness in Kasrai's Arash the Archer Based on Greimas' Isotopy and Actantial Model

Rahman Makvandi *

Abstract

Arash the Archer (Ārash-e Kamāngīr in Persian), a narrative poem by the Iranian poet Siavash Kasrai, is one of the favorite poems among those interested in the Persian literature. The poem deals with universally attractive themes such as homeland, heroism, chivalry, and self-sacrifice, the novelty of which is never lost. These features make the poem rich in meaning and constantly make it apt for analysis and writing. In this research, which adopts a descriptive-analytical method, the poem is analyzed by the application of isotopy and the actantial model, concepts introduced by the French semioticain, Greimas. The high frequency of words in the semantic field of light and that of the semantic field of darkness in this poem can indicate the idea that alongside the physical war between Iran and Turan, a clash between light and darkness is also present in the poem. Considering light as a symbol of knowledge and darkness as a symbol of ignorance, from a semio-semantic perspective, this poem represents a clash between knowledge and ignorance on the one hand and light and darkness on the other hand. The results of the research show that in Kasrai's narrative of the ancient epic of Arash the Archer, Arash is represented as a unique hero who is different from many other famous heroes both in action and character. The findings also indicate that in this poem an ancient myth has been represented in a modern and realistic fashion. In this narrative poem, Arash is represented as a hero whose actions, unlike those of many ancient heroes, are directed not by hubris or wrath, but by reason and wisdom.

Keywords: Arash the Archer, Greimas, Isotopy, Actantial Model.

*PhD holder in General Linguistics of Islamic Azad University, Abadan Branch, *Ra.Mavwandi@iau.ac.ir*

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-04-26]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1402.31.95.9.8]
[DOI: 10.61186/jpll.31.95.233]

۱. مقدمه

آرش کمانگیر کسرایی در قالب نیمایی سروده شده و خوانندگان ادبیات فارسی از آن استقبال کرده‌اند. شمس لنگرودی دربارهٔ این اثر می‌نویسد: «شعرهای فراوانی در تاریخ شعر نو فراگیر و معروف شد، ولی کمتر شعری تا بدین‌حد در خاص و عام نفوذ یکسان داشته است» (لنگرودی، ۱۳۷۰: ۴۹۴). راز ماندگاری هر اسطوره «قابلیت تطبیق و هماهنگی‌اش با شرایط مکانی و زمانی و برهه‌های تاریخی است و اگر این امکان فراهم نشود، به‌احتمال زیاد دیگر نام و نشانی از آن اسطوره باقی نخواهد ماند» (کاردگر و همکاران، ۱۳۹۹: ۲۶۱). این ویژگی را می‌توان در *آرش کمانگیر* کسرایی نیز یافت: این اثر به مضمون‌هایی که پیوسته تازگی و مقبولیت عام دارند، همانند وطن، قهرمانی، جوانمردی، ازخودگذشتگی، و توصیف زیبایی‌های طبیعت می‌پردازد. دیگر اینکه، این شعر به زبانی ساده و در قالب روایت، که یکی از جذاب‌ترین قالب‌های ادبی است، سروده شده است. درنتیجه، گرچه درباب این شعر پیشتر گفته و نوشته شده، ویژگی‌های پیش‌گفته *آرش کمانگیر* کسرایی را اثری معنازا ساخته است که ازاین‌پس هم می‌توان دربارهٔ آن نوشت.

۱. ۱. بیان مسئله

یکی از ویژگی‌های منظومهٔ *آرش کمانگیر*، که با نگاهی دقیق‌تر حاصل می‌شود، بسامد بالای واژه‌های مربوط به روشنایی ازیک‌سو، و واژه‌های مربوط به تاریکی ازدیگرسو است. این واژه‌ها حتی در زبان روزمره در موارد بسیاری به‌معنای مجازی و استعاری خود به‌کار رفته‌اند؛ برای نمونه، می‌توان به کلمات و عبارت‌های «چراغ هدایت»، «مشعل‌دار»، و «روشن‌بین» که برگرفته از مفهوم روشنایی هستند ازیک‌سو، و واژه‌های «جهل»، «تاریکی»، «تاریک‌اندیش» و «سیاهی» که برگرفته از مفهوم تاریکی هستند ازدیگرسو اشاره کرد. به‌نظر می‌رسد که در منظومهٔ *آرش کمانگیر* نیز این دو مفهوم بیشتر در معنای استعاری و نمادین خود به‌کار رفته‌اند. این پژوهش تلاش می‌کند با به‌کارگیری مفاهیم و اصول نشانه‌معناشناسی و نظریهٔ کنشی به جنبهٔ نمادین و دلالت‌های پنهان این‌دو مفهوم و پیوند آنها با کنش و منش شخصیت اصلی داستان بپردازد.

۱. ۲. روش تحقیق

در این پژوهش، که پژوهشی کتابخانه‌ای است و با روش تحلیلی-توصیفی انجام شده است، با استفاده از نظریهٔ کنشی[۱] و نیز مفهوم همگنه‌ها[۲] که گرمس،[۳] معنا/نشانه‌شناس فرانسوی

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-04-26]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1402.31.95.9.8]
[DOI: 10.61186/jpll.31.95.233]

لیتوانیایی‌تبار (۱۹۹۲-۱۹۱۷)، در نظریه‌های معناشناسی خود به آنها پرداخت، منظومهٔ *آرش کمانگیر* کسرایی بررسی می‌شود.

۱. ۳. پیشینهٔ تحقیق

هم در کاربرد نشانه‌شناسی در متون ادبی و هم در زمینهٔ نقد *آرش کمانگیر* پیشتر پژوهش‌هایی انجام شده است که ازآن‌میان چند نمونه ذکر می‌شود: محسن ذوالفقاری و سکینه قنبریان شیاده (۱۳۹۷) در مقالهٔ «خوانش نشانه‌شناسی لایه‌ای در فرآیند معنایی منظومهٔ خسرو و شیرین نظامی»، به دلالت نشانه‌شناختی واژه‌هایی مانند آب، شیر، خون، درخت، سنگ، و خورشید در این منظومه پرداخته‌اند؛ برای نمونه، درباب دلالت نشانه‌شناختی واژهٔ آب در این منظومه می‌نویسند: «شخصیت شیرین در *شاهنامه* منفی است و موبدان او را زنی بدنام می‌دانند» (ذوالفقاری و همکاران، ۱۳۹۷: ۵۴). درنتیجه، با آب‌تنی شیرین در چشمه، «شخصیت تاریخی شیرین پاک می‌شود و زنگار بدنامی از او زدوده می‌شود» (همان). یوسف نیک‌روز و جلیل خلیلی جهرمی (۱۳۹۶) در مقالهٔ «تحلیل دگردیسی اسطورهٔ مهر در شعر آرش کمانگیر سرودهٔ سیاوش کسرایی» به روند دگردیسی این اسطوره در شعر *آرش کمانگیر* پرداخته‌اند. در این مقاله، ضمن ذکر شماری از دگردیسی ایزدان و اسطوره‌ها که در متون کهن صورت پذیرفته است، ازجمله اینکه «فریدون در *شاهنامه* خود را به‌شکل اژدها درآورد» (نیک‌روز و خلیلی، ۱۳۹۶: ۱۰۵)، نتیجه گرفته‌اند که سیاوش کسرایی در سرودن *آرش کمانگیر* از آیین میترایی تأثیر پذیرفته و «اسطورهٔ مهر همچون دیگر اسطوره‌ها و ایزدان دچار دگردیسی و پیکرگردانی شده و به‌صورت آرش درآمده است» (همان، ۱۲۸). علی عباسی و هانیه یارمند (۱۳۹۰) در مقالهٔ «عبور از مربع معنایی به مربع تنشی: بررسی نشانه-معناشناسی ماهی سیاه کوچولو»، به بررسی نشانه‌شناختی داستان *ماهی سیاه کوچولو* پرداخته‌اند و با ذکر اینکه «مربع تنشی زیلبربرگ دارای خوانش باز، سیال و نامحدود است» (عباسی و یارمند، ۱۳۹۰: ۱۴۸)، تلاش کرده‌اند نشان دهند که چگونه این داستان «از خود عبور می‌کند تا تکثر روایی را ایجاد کند و محدود به یک کنش خاص نباشد» (همان). در پایان، نتیجه گرفته‌اند که «این داستان از مشخصهٔ شکنندگی روایت بهره گرفته و از خود فراتر رفته و کنش‌های جدیدی را در خود آفریده است» (همان، ۱۷۱). در مقالهٔ «آرش سیاوش کسرایی و میدان ادبی ایران» (۱۳۹۳)، وحید رویانی و منصور حاتمی‌نژاد متذکر می‌شوند که طبق نظریهٔ میدان ادبی، هر اثر ادبی «متأثر از میدان‌های گوناگونی است که

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-04-26]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1402.31.95.9.8]
[DOI: 10.61186/jpll.31.95.233]

نویسنده و خواننده در مقام تولیدکنندگان معنا با آن درگیرند، اثر زمانی ارزش ادبی می‌یابد که بیشترین وابستگی را به میدان تولید ادبی داشته باشد» (رویانی و حاتمی‌نژاد، ۱۳۹۳: ۶۷). نویسندگان با اشاره به گرایش‌های سیاسی شاعر نتیجه گرفته‌اند که چون منظومهٔ *آرش* کسرایی بی‌غرض نیست، در بسیاری بخش‌ها به‌سمت میدان‌های دیگر لغزیده و ارزش ادبی آن کاسته شده است (همان، ۸۷). در مقالهٔ «تحلیل ویژگی‌های امیدبخشی اسطورهٔ آرش کمانگیر با نگاهی به اصل امید ارنست بلوخ»، فریده داودی‌مقدم با ذکر این نکته که بلوخ «بنیاد متافیزیک جهان را امید می‌داند» (داودی‌مقدم، ۱۴۰۰: ۱۲)، به شاخصه‌هایی در شعر، همانند قصه‌گویی عمو نوروز که «در فرهنگ ایرانیان همیشه یادآور شادمانی و امید به رویش و رسیدن به طراوت بهار و نوشدن است» (همان، ۱۴)، اشاره می‌کند و نتیجه می‌گیرد که کسرایی در این شعر از امکان وجود مسیرهایی سخن می‌گوید که فقط باید به وجود آنها امید داشت (همان، ۲۱). مقالات ذکرشده هم به‌لحاظ مبانی نظری و هم ازنظر محورهایی که بدان‌ها پرداخته‌اند با مقالهٔ حاضر تفاوت دارند.

۲. مبانی تحقیق

۲. ۱. طرح‌وارهٔ کنشی گرمس

گرمس، از زمان نگارش کتاب *معنی‌شناسی ساختاری*[۴] در سال ۱۹۶۶، که نخستین اثر برجستهٔ او است، تا سال‌های پایانی عمر، به‌مدت سی‌سال پیوسته در حال بسط و بازنگری یافته‌های خود درباب نظریهٔ معنی‌شناسی و نشانه‌شناسی بود. در مقالهٔ حاضر، افزون‌بر دو نظریهٔ یادشده، از دیگر اندیشه‌های این پژوهشگر، ازجمله اندیشه‌هایی که زیر نام نشانه‌معناشناسی معرفی شده‌اند، نیز در تحلیل اثر استفاده خواهد شد. نتایج این پژوهش، که با کاربرد نظریه‌های پیش‌گفته و با توجه به دلالت معنایی حاصل از تقابل واژه‌های مربوط به حوزهٔ معنایی[۵] تاریکی و روشنایی انجام شده است، نشان می‌دهد که در روایتی که سیاوش کسرایی از این اسطورهٔ کهن ارائه می‌دهد، خرد و دانایی نقش محوری دارند و آنچه از آرش یک قهرمان می‌سازد نه ویژگی‌های جسمانی و توان جنگاوری او، بلکه اندوختهٔ خرد، دانایی و آگاهی او است.

گرمس در پی‌ریزی نظریهٔ خود زیر تأثیر نقد نشانه‌شناختی بود. این رویکرد ادبی «از جمله رویکردهای نظام‌مند نیمه دوم قرن بیستم است که عمدتاً از آثار سوسور و پیرس نشئت گرفته و گسترش یافته است» (قوامی و همکاران، ۱۴۰۱: ۲۰۳). افزون‌بر سوسور، گرمس از

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-04-26]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1402.31.95.9.8]
[DOI: 10.61186/jpll.31.95.233]

اندیشه‌های زبان‌شناسان دیگری از جمله لویی یلمزلف، زبان‌شناس دانمارکی، و نیز ولادیمیر پراپ، پژوهشگر ادبی روس، نیز در نظریهٔ خود تأثیر پذیرفت.

سوسور شکل‌گرفتن دلالت معنایی و درنتیجه برقراری ارتباط زبانی را از طریق پیوند میان دال و مدلول می‌دانست. دال عبارت است از آوا یا تصور آوایی، و مدلول معنا یا تصور معنایی است که از این آوا یا همان دال حاصل می‌شود. به باور سوسور، هیچ پیوند طبیعی یا ذاتی میان دال و مدلول یا واژه و معنای آن وجود ندارد. این پیوند قراردادی است. پس از شکل‌گیری پیوند دال و مدلول «نوعی جبر بر این نشانهٔ زبانی سایه می‌افکند» (صفوی، ۱۳۹۲: ۲۰) و هیچ‌کدام از کاربران زبان نمی‌تواند به‌تنهایی آن را تغییر دهد و «خود را موظف می‌بینند برای ایجاد ارتباط و اشاره به آن مدلول، از همان دال انتخاب‌شده استفاده کنند» (همان).

یلمزلف دلالت را فراتر از ارتباط میان دال و مدلول می‌داند. «او به‌جای نشانهٔ زبانی سوسور برای زبان دو سطح قائل است که عبارت‌اند از سطح بیان و سطح محتوا و هرکدام از این‌دو سطح نیز متشکل از ماده[۶] و فرم است» (مارتین و همکاران، ۲۰۰۶: ۳-۴). یلمزلف، برخلاف سوسور که رابطهٔ میان دال و مدلول را قطعی و ازپیش‌تعیین‌شده می‌دانست، باور داشت که «مرز بین بیرون و درون مرزی از قبل مشخص و قطعی نیست؛ مرزی است که توسط سوژه (گویشور، کاربر زبان)، هربار که او به‌دنبال اطلاق معنایی به چیزی یا واقعه‌ای است، صورت می‌گیرد» (شعیری، ۱۳۸۸: ۴۱).

ولادیمیر پراپ، با بررسی بیش‌از صد قصهٔ عامیانهٔ روسی، دریافت که تمام این قصه‌ها، باوجود تفاوت‌های ظاهری، زیرساخت یکسانی دارند. او در این قصه‌ها مجموعاً سی‌ویک رخداد یا کارکرد همسان کشف کرد که از هفت نقش یا شخصیت داستانی سر می‌زند. پراپ دریافت که تمام این نقش‌ها و رخدادها را در همهٔ قصه‌ها نمی‌توان یافت، اما چیدمان یا ترتیب رخ‌دادن وقایع در تمام قصه‌ها یکسان است.

گرمس در نظریهٔ نشانه‌شناسی‌اش از سوسور تأثیر پذیرفت، اما بیشتر با یلمزلف همسو است. گرمس نیز همانند یلمزلف پیوند میان دال و مدلول را ایستا و ازپیش‌تعیین‌شده نمی‌داند و باور دارد که:

> هربار که ما از زاویهٔ دیدی و یا موضعی با دنیای پیرامون ارتباط برقرار می‌کنیم، به بازی دوباره با زبان و کنش زبانی می‌پردازیم که منشأ شکل‌دهی به معناست. درواقع، کارکرد گفتمانی زبان بر همین بازی پیوسته با معناهای موجود استوار است (همان، ۴۳).

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-04-26]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1402.31.95.9.8]
[DOI: 10.61186/jpll.31.95.233]

گرمس جهت تأکید بر نقش کاربر زبانی (گوینده/شنونده) در خلق معنی، اصطلاح «جسمانه»[۷] را به‌کار برد. «جسمانه پایگاهی است که احساس و ادراک سوژه در آن جای گرفته و ازآنجاست که مرزهای معنایی جابه‌جا می‌شوند» (همان، ۴۲).

گرمس در نظریهٔ کنشی خود از پراپ تأثیر پذیرفت. آنچه گرمس را با پراپ متفاوت می‌کند، تأکید گرمس بر نقش‌ها یا کنشگرهای روایی است:

> پراپ به کارکردها (رخدادهای داستان) اهمیت می‌داد و کنشگرها (شخصیت‌های داستان) را تابعی از کارکردها می‌دانست، درحالی‌که ازنظر گرمس در هر روایت کنشگرها اهمیت بیشتری دارند و درواقع کارکردها نسبت به کنشگرها تبعی هستند (تولان، ۱۳۹۳: ۱۵۰).

گرمس، به‌منزلهٔ زبان‌شناس، از ساختار جمله برای تشریح ساختار روایت استفاده کرد. او کوشید «بین ساختارهای اثر ادبی و ساختارهای جمله نزدیکی و پیوندی پدید آورد. چنان‌که فعل گرانیگاه جمله است، کنشگران نیز گرانیگاه روایت به‌شمار می‌آیند» (عباسی و یارمند، ۱۳۹۰: ۱۵۲). ازآنجاکه هر کنش را لزوماً یک کنشگر انجام می‌دهد، او ساختمان روایت را براساس کنشگر و واکنش افراد و عناصر روایت به کنش او در سه جفت در پیوند باهم به‌شرح زیر عرضه می‌کند:

۲. ۱. ۱. کنشگر دربرابر کنش‌پذیر (هدف): «کنشگر فردی است که در پی هدفی می‌رود. هدف او می‌تواند عینی، مثلاً یک‌چیز یا شخص، یا ذهنی، مانند دانش، عشق، یا حقیقت، باشد» (مارتین و همکاران، ۲۰۰۶: ۱۳). کنش‌پذیر یا هدف فرد یا چیزی است که از کنش تأثیر می‌پذیرد یا از آن سود می‌برد. مایکل تولان از واژهٔ «ذینفع» برای کنش‌پذیر یا هدف استفاده کرده است (تولان، ۱۳۹۳: ۱۵۱).

۲. ۲. ۲. یاری‌رسان دربرابر بازدارنده: یاری‌رسان به افراد یا عناصری گفته می‌شود که به کنشگر در راه رسیدن به هدفش یاری می‌رساند. بازدارنده‌ها افراد یا عناصری هستند که تلاش می‌کنند کنشگر را از رسیدن به هدفش بازدارند.

۲. ۲. ۳. کنش‌گزار (فرستنده) دربرابر کنشگر (گیرنده): کنش‌گزار یا فرستنده فردی است که کنشگر را به مأموریتی می‌فرستد یا کنشگر به‌فرمان یا درخواست او دست به کنش می‌زند. «کنش‌گزار انگیزه یا عامل کنش می‌شود. او علاقه به کنش یا ضرورت کنش را به کنشگر منتقل می‌کند و عامل کنش فردی می‌شود» (احمدخانی، ۱۳۹۳: ۳۱). درواقع، کنشگر مأمور انجام فرمان یا درخواست کنش‌گزار است.

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-04-26]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1402.31.95.9.8]
[DOI: 10.61186/jpll.31.95.233]

برای نمونه، در *شاهنامهٔ* فردوسی، گشتاسب (کنش‌گزار) اسفندیار (کنشگر) را برای نجات خواهرانش (کنش‌پذیرها) به مأموریت می‌فرستد. او در این سفر همراه سپاه ایران (یاری‌رسان‌ها) به جنگ تورانیان و برای گذشتن از هفت‌خوان (بازدارنده‌ها) می‌رود.

۳. شیوه‌های تعامل کنش‌گزار با کنشگر

کنشگر در انجام مأموریت یا پیگیری هدف خود متأثر از کنش‌گزار است. شعیری تعامل کنش‌گزار و کنشگر در انجام مأموریت را زیر عنوان سه نوع تعامل یا سه نوع نظام گفتمانی به‌خوبی نشان داده است:

۳. ۱. تعامل تجویزی: در این نوع تعامل کنشگر به دستور یا درخواست کنش‌گزار دست به کنش می‌زند. به نوشتهٔ شعیری، «در این نظام تعاملی یکی از دو طرف موظف به پیروی و هماهنگی خود با برنامه‌ای است که به او داده می‌شود» (شعیری و وفایی، ۱۳۸۸: ۱۷).

۳. ۲. تعامل القایی: کنش‌گزار و کنشگر هریک تلاش می‌کند که به دیگری القا کند که هدف را پیگیری کنند. درواقع، هر دو طرف «در تعامل با یکدیگر سبب تعیین کنش یا شکل‌گرفتن آن می‌شوند» (همان، ۱۸).

۳. ۳. تعامل اخلاقی مرامی: در این نوع تعامل، کنشگر به‌صورت خودانگیخته وارد کنش می‌شود. در این تعامل «یکی از دو طرف براساس اخلاق اجتماعی- فرهنگی یا وظیفهٔ اخلاقی مرامی به کنش روی می‌آورد» (همان، ۱۹).

٤. قرارداد

طبق طرح‌وارهٔ کنشی گرمس، پس از اینکه کنشگر می‌پذیرد به دستور، تحریک یا تشویق کنش‌گزار در پی انجام عمل یا انجام مأموریتی برود، نوعی قرارداد میان این‌دو بسته می‌شود که دربرگیرندهٔ سه آزمون یا ارزیابی است:

٤. ۱. ارزیابی کیفی: «کنشگر باید توانش لازم برای انجام عمل یا مأموریت را داشته باشد یا آن را اثبات کند» (مارتین و همکاران، ۲۰۰۶: ۱۴).

٤. ۲. ارزیابی قطعی: «این ارزیابی رویداد یا عمل اصلی را بازنمایی می‌کند که کنشگر برای تحقق آن آماده شده است» (همان).

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-04-26]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1402.31.95.9.8]
[DOI: 10.61186/jpll.31.95.233]

٤. ۳. ارزیابی تجلیلی: مرحله‌ای است که کنشگر در انجام مأموریت خود پیروز می‌شود یا شکست می‌خورد و درنتیجه تشویق یا تنبیه می‌شود.

۵. همگنه‌ها

گرمس مفهوم همگنه را از علوم طبیعی وام گرفت. در علم فیزیک و شیمی، اصطلاح همگنه به عناصری در مواد اطلاق می‌شود که دارای تعداد پروتون یکسان، اما تعداد نوترون متفاوت باشند. نخستین تعریفی که گرمس در سال ۱۹۶۶ از همگنه ارائه داد عبارت است از: «تکرار در طول یک متن» (آتاردو، ۲۰۱۷: ۶۵). بعدها در مجموعه مقالاتی که در ۱۹۷۰ منتشر کرد نوشت: «منظور ما از همگنه‌ها مقوله‌های معنایی تکرارشونده‌ای هستند که خوانشی یکپارچه از متن را ممکن می‌سازند» (همان).

چندین‌سال بعد، در سال ۱۹۷۹، گرمس در یک فرهنگ توصیفی، که با همکاری جی‌کورتس از نظریه‌های خود درباب معناشناسی منتشر کرد، تعریف نهایی همگنه را ارائه داد: «تکرار در زنجیرهٔ هم‌نشینی[۸] که به یکدستی[۹] گفتمان یا متن می‌انجامد» (گرماس و همکاران، ۱۹۷۹: ۱۶۳).

در تمام این تعریف‌ها، انسجامی جلب‌نظر می‌کند که به‌واسطهٔ تکرار واژه‌ها در یک حوزهٔ معنایی واحد در متن حاصل می‌شود. درنتیجه، تعریفی را که بعدها مارتین و دیگران ارائه کردند می‌توان روشن‌ترین تعریف از این واژه دانست: همگنه «به واحدهای معنایی اشاره دارد که حضور آنها جریان مداوم معنا در متن را تضمین می‌کند. ازهمین‌روی، همگنه‌ها به تداوم کشف معنای متن کمک می‌کنند» (مارتین و همکاران، ۲۰۰۶: ۱۰۹).

۶. نقش تقابل

یکی از اصول مهم در زبان‌شناسی سوسور، که گرمس نیز از آن تأثیر پذیرفت، نقش تقابل در خلق معنا است. در زبان‌شناسی سوسور:

> [مفاهیم بنیادین] معنی خود را از رهگذر تقابلی که احساس می‌شود میان «سِم‌ها»[۱۰] (واحدهای معنایی) یا واحدهای معنایی پایه وجود دارد عرضه می‌دارند. بدین‌سان «تاریک» در اصل از رهگذر حسی از تقابل با «روشن»، و «بالا» ازطریق حسی از تقابل با «پایین» تعریف می‌شود (هاوکس، ۱۳۹۴: ۹-۱۲۸).

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-04-26]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1402.31.95.9.8]
[DOI: 10.61186/jpll.31.95.233]

لوی استروس نیز بر اهمیت این تقابل مفاهیم در شناخت تأکید کرده و «آن را "منطق اجتماعی" ذهن آدمی می‌نامد» (همان، ۱۲۹).

ازنظر گرمس نیز، «درک و دریافت تقابل‌ها پایه و شالودهٔ چیزی را شکل می‌دهند که وی "ساخت بنیادی دلالت" می‌نامد» (همان). گرمس نیز بر این باور است که: «ما تقابل‌ها را درک و دریافت می‌کنیم و به برکت آن درک و دریافت جهان در برابرمان و برای اهدافمان شکل می‌گیرد» (همان). گرمس همچنین «خاطرنشان می‌سازد که هر واحد معنایی دارای نقطهٔ متضاد یا متقابل خود است. برای نمونه، مفهوم "زندگی" ازطریق مفهوم "مرگ" درک می‌شود» (فلوگا، ۲۰۱۵: ۱۲۴). جاناتان کالر از متفکران ساختارگرا نیز می‌نویسد: «به‌نظر می‌رسد که گرمس هنگامی‌که ایدهٔ همگنه‌های مثبت و منفی را پیشنهاد می‌کند به اهمیت ثبت واحدهای معنایی متباین[11] باور دارد» (کالر، ۲۰۰۲: ۱۰۱).

۷. بحث

مروری بر منظومهٔ *آرش کمانگیر* نشان می‌دهد که در این شعر با دو گروه متقابل از واژه سروکار داریم که چون بسامد بالایی دارند، می‌توان آنها را همگنه به‌حساب آورد. در این شعر، ازیک‌سو با واژه‌هایی روبه‌روییم که در حوزهٔ معنایی روشنایی قرار دارند. ازدیگرسو، به واژه‌هایی با بسامد پایین‌تر برمی‌خوریم که در حوزهٔ معنایی تاریکی قرار می‌گیرند. منظومهٔ *آرش کمانگیر* در ۳۰۸ سطر سروده شده است. این‌دو گروه واژه در سراسر متن پراکنده‌اند و از آغاز تا پایان متن دیده می‌شوند. حضور این همگنه‌ها به متن انسجام بخشیده و به تحلیل و خلق معنی در شعر کمک می‌کند.

الف) همگنه‌های مربوط به حوزهٔ معنایی روشنایی

Isotopes related to the semantic field of light

همگنه isotope	سطری که همگنه در آن ظاهر شده است The line in which the istope appears	شمارهٔ سطر Line number
سوسوی چراغ flickering of a lantern	یا که سوسوی چراغی گر پیامی‌مان نمی‌آورد Or if the flickering of a lantern brought us no message	۷ 7
روشن lighted	آنک آنک کلبه‌ای روشن، Then a lighted cabin,	۱۰ 10
شعلهٔ آتش The flame of fire	در کنار شعلهٔ آتش، (sitting) by the flames of fire	۱۵ 15
آفتاب The sun	آفتاب زر The golden sun	۲۰ 20
مهتاب The moon	خواب گندمزارها در چشمهٔ مهتاب Wheat field sleeping in the spring of the moon	۲۶ 26

آتش fire	پیش آتش‌ها نشستن Sitting by fire	۴۶ 46
شعله flame	دل به رؤیاهای گرم شعله بستن Dreaming after watching the warm flames	۴۷ 47
آتشگه Fire place	زندگی آتشگهی دیرینه پابرجاست Life is a fire place long established	۴۹ 49
شعله flame	گر بیفروزیش رقص شعله‌اش در هر کران پیداست If you kindle it, the dance of its flame is seen everywhere	۵۰ 50
کوره Furnace	کنده‌ای در کوره افسرده جان افکند Put a firewood into the dying flame	۵۳ 53
شعله flame	زندگی را شعله باید برفروزنده The flame of life should be alight	۵۶ 56
برفروزنده alight	زندگی را شعله باید برفروزنده The flame of life should be aligh	۵۶ 56
شعله flame	شعله‌ها را هیمه سوزنده The flames need fiewood	۵۷ 57
سوزنده burning	شعله‌ها را هیمه سوزنده The flames burn by firewood	۵۷ 57
آتش fire	جان تو خدمتگزار آتش Your life devoted to fire	۶۴ 64
شعله flame	شعله‌ها را هیمه باید روشنی افزود The flames need firewood to be alight	۶۶ 66
باغ آتش The garden of fire	او به جان خدمتگزار باغ آتش بود He was devotedly serving the garden of fire	۶۹ 69
اختر star	آسمان اخترهای خود را داده بود از دست The sky had lost its stars	۱۲۷ 127
شهاب meteor	گریزان چون شهاب از شب Fleeing, like a meteor from the night	۱۴۹ 149
آتش پر Fire like	مرا تیر است آتش پر I have fire like arrows	۱۷۲ 172
صبح	درود ای واپسین صبح، ای سحر بدرود! Hello, my last morning, hello, dawn!	۱۸۱ 181
سحر dawn	درود ای واپسین صبح، ای سحر بدرود! Hello, my last morning, hello, dawn	۱۸۳ 183
آفتاب The sun	به پنهان آفتاب مهربار پاک‌بین سوگند I swear by the kind and wise sun	۱۸۴ 184
آفتاب The sun	برآ، ای آفتاب، ای توشهٔ امید Rise, oh you the sun, you a cause for hope	۲۱۹ 219
خورشید The sun	برآ، ای خوشهٔ خورشید Rise, oh you the sun	۲۲۰ 220
روشنایی Light	به موج روشنایی شست‌وشو خواهم I will wash by the waves of the sun	۲۲۴
آتشین Fire like	که ابر آتشین را در پناه خویش می‌گیرید Who guard the fire like cloud	۲۳۰ 230
خورشید The sun	به یال کوه‌ها لغزید کم‌کم پنجهٔ خورشید The hand of the sun slowly moved to the mountain's top	۲۳۸ 238
زرین golden	هزاران نیزهٔ زرین به چشم آسمان پاشید Throw thousands of golden lances to the sun's eye	۲۳۹ 239
شعله flame	شعله‌های کوره در پرواز The flames of the furnace flying	۲۶۶ 266

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-04-26]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1402.31.95.9.8]
[DOI: 10.61186/jpll.31.95.233]

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-04-26]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1402.31.95.9.8]
[DOI: 10.61186/jpll.31.95.233]

کوره furnace	شعله‌های کوره در پرواز The flames of the furnace flying	۲۶۶ 266
آفتاب The sun	آفتاب، در گریز بی‌شتاب خویش، The sun, moving without haste	۲۸۰ 280
مهتاب The moon	مهتاب، بی‌نصیب از شب‌روی‌هایش، همه خاموش، The moon, deprived of its night strolls, all silent	۲۸۳ 283
آفتاب The sun	آفتاب و ماه را درگشت The sun and the moon moving,	۲۸۷ 287
ماه The moon	آفتاب و ماه را درگشت The sun and the moon moving,	۲۸۷ 287
آتشدان Fireplace	می‌گذارم کنده‌ای هیزم در آتشدان I put a firewood in the fireplace	۳۰۷ 307

ب) همگنه‌های مربوط به حوزهٔ معنایی تاریکی

Isotpes related to the semantic field of darkness

همگنه isotope	سطری که همگنه در آن ظاهر شده است The line in which it apears	شمارهٔ سطر Line number
خاموش Unlit	ورنه خاموش است و خاموشی گناه ماست Or it is unlit, and we are to blame for it being unlit	۱۱ 11
خاموشی Being unlit	ورنه خاموش است و خاموشی گناه ماست Or it is unlit, and we are to blame for it being unlit	۵۱ 51
سیاهی darkness	چشم‌هایش در سیاهی‌های کومه جست‌وجو می‌کرد and his eyes searched the dark corners of the cabin	۵۴ 54
تار dark	روزگار تلخ تاری بود It was a dark and bitter time	۷۱ 71
تیره dark	بخت ما چون روی بدخواهان ما تیره Our destiny dark, like the face of those who wished us evill	۷۲ 72
کور blind	آرزومان کور Our wishes blind	۱۱۵ 115
شب nigh	گریزان چو شهاب از شب Fleeing, like the night from an asteroid	۱۴۹ 149
تار dark	ولی آن دم که ز اندوهان روان زندگی تار است But when the soul of the life is dark because of our gloom	۲۰۴ 204
شب night	که بر ایوان شب دارید چشم‌انداز رؤیایی Who staying in the night's veranda, dream of a bright future	۲۲۸ 228
شب night	رهگذرهایی که شب در راه می‌مانند Travelers who cannot continue their journey during the night	۲۹۳ 293

در تحلیل متون ادبی «برای اینکه عملیات تولید معنا بتواند به بهترین وجه ممکن تحقق یابد، باید شرایط عبور از روساخت (صورت‌های بیان) به‌سمت ژرف‌ساخت (محتوا یا درونه‌های بیان) فراهم گردد» (نادری‌فر و رحمتیان، ۱۳۹۹: ۱۳۷). در بیشتر فرهنگ‌ها، نور نماد آگاهی و دانش، و تاریکی نماد جهل و نادانی است. به باور منتقدان ادبی «نور در سنّت با نیکی، زندگی، دانش، حقیقت، و افتخار پیوند دارد و تاریکی نیز با پلیدی، مرگ، نادانی، دروغ،

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-04-26]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1402.31.95.9.8]
[DOI: 10.61186/jpll.31.95.233]

فراموشی و نومیدی در پیوند است» (فربر، ۲۰۰۷: ۱۱۵). پورنامداریان با بررسی دلالت‌های نمادین چراغ و شب در شعر «در شب سرد زمستانی» نیما نوشته است:

> واژهٔ چراغ از این واژگان نمادین است که بنابر تقابل‌های دوگانهٔ واژگان در سطح شعر، بافت و زمینهٔ سرودن شعر، زیرساخت‌های تشبیهی، و لوازمی همچون نور، گرما بخشی و روشنایی که نتیجه‌اش راهنمایی، هدایت، حقیقت‌نمایی، و افشاگری است، می‌تواند معنای نمادین مثبتی در شعر داشته باشد (پورنامداریان و همکاران، ۱۳۹۱: ۳۹).

در متون پیش از اسلام نیز به آتش به‌مثابهٔ نماد اندیشه اشاره شده است. کزازی شاهد برترین جایگاه آتش را در جهان‌بینی و اندیشهٔ ایرانی در *بندهش* یافته است: «"آتش اندیشهٔ اورمزد است". آری، آتش از گونهٔ اندیشه است: آتش را از اندیشه آفرید، و فروغش را از روشنی بیکران آفرید» (کزازی، ۱۳۷۰: ۱۳۴). ازهمین‌رو، می‌توان در *آرش کمانگیر* کسرایی واژه‌هایی را که در حوزهٔ معنایی روشنایی قرار دارند، بیان نشانه‌شناختی و نمادین مفهوم خرد، دانایی و آگاهی در نظر گرفت و واژه‌هایی را که در حوزهٔ معنایی تاریکی قرار می‌گیرند، بیان نمادین مفهوم جهل و نادانی در نظر آورد.

در این نوشتار، از ارائهٔ تعریف واژهٔ خرد، که همچون بسیاری دیگر از مفاهیم علوم انسانی پیچیده و تعریف‌گریز است، خودداری شده و خرد در معنای عام آن، که هم‌سنگ با واژه‌هایی همانند دانایی، آگاهی و روشن‌بینی است، به‌کاررفته است. در *فرهنگ معین* نیز این واژه تعریف نشده و صرفاً واژه‌های «عقل»، «ادراک»، «دریافت» و «فهم» معادل‌های آن ذکر شده‌اند (معین، ۱۳۸۱: ۴۱۷). در *فرهنگ عمید* نیز معادل‌های معنایی خِرد «عقل»، «هوش»، «قوهٔ دریافت» و «ادراک حسن و قبح اعمال» و «تمیز نیک و بد امور» ذکر شده است (عمید، ۱۳۸۹: ۴۸۰).

۸. نشانه‌معناشناسی گفتمان

معناشناسی پساساخت‌گرایانه، برخلاف نشانه‌شناسی سوسور، پیوند دال و مدلول را ثابت، همیشگی و مکانیکی به‌حساب نمی‌آورد و به معناشناسی سیال باور دارد. این رویکرد نوین، که نشانه‌معناشناسی گفتمان خوانده می‌شود، بر تأثیرگذاری فرد در دلالت معنایی تأکید می‌گذارد. نشانه‌معناشناسی گفتمان برای توصیف رابطهٔ دال و مدلول و تأثیرگذاری کاربر زبان در امر دلالت، واژه‌های گفتمان[۱۲] «که به‌دنبال استفاده از واحدهای یک نظام یا رمزگان ازپیش‌تعیین‌شده نیست» (شعیری، ۱۳۹۵: ۲۸) و جسمانه[۱۳] را به‌کار می‌برد. این رویکرد با استناد به مفهوم فلسفی

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-04-26]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1402.31.95.9.8]
[DOI: 10.61186/jpll.31.95.233]

پدیدارشناسی، متذکر می‌شود که انسان «از عوامل دنیای پیرامون خود تأثیر می‌پذیرد یا بر آن تأثیر می‌گذارد» (شعیری، ۱۳۹۵: ۱۸). به بیان دیگر، انسان دنیای اطراف خود را به همان شکلی معرفی می‌کند که احساس و ادراکش به او تحمیل می‌کند (همان). این تأثیرپذیری و تأثیرگذاری می‌تواند به تأثیرگذاری گفتمان بر رابطهٔ دال و مدلول بینجامد. امیل بنونیست[۱۴] باور دارد که: «در چارچوب گفتمان، زبان فرآیندی است که کسی عهده‌دار آن می‌شود. در همین مرحله است که شاخص‌های فردی دخیل در تولیدات زبانی به‌عنوان عناصری مهم و تعیین‌کننده به حوزهٔ مطالعات زبانی راه می‌یابد» (شعیری، ۱۳۹۵: ۱۱). جسمانه، که «پایگاهی است که احساس و ادراک سوژه در آن جای گرفته، از آنجاست که مرزهای معنایی جابه‌جا می‌شوند» (شعیری، ۱۳۸۸: ۴۲). نیز با تأثیرگذاری بر امر دلالت باعث ناپایداری رابطهٔ دال و مدلول می‌شود. در نتیجه، از دیدگاه نشانه‌معناشناسی، یا معناشناسی گفتمانی:

> هربار که از زاویهٔ دیدی و یا موضعی با دنیای پیرامون ارتباط برقرار می‌کنیم، به بازی دوباره با زبان و کنش زبانی می‌پردازیم که منشأ شکل‌دهی به معناست. درواقع کارکرد گفتمانی زبان بر همین بازی پیوسته با معناهای موجود استوار است (شعیری، ۱۳۸۸: ۴۳).

ازهمین‌رو، با بررسی منظومهٔ *آرش کمانگیر* ازطریق طرح‌وارهٔ کنشی و نیز بررسی واژه‌های مربوط به روشنایی و تاریکی برپایهٔ مفهوم همگنه‌ها و نیز با توجه به نشانه‌معناشناسی گفتمان ادبی، می‌توان سه لایهٔ معنایی یا خوانش، که جملگی با کنش و منش آرش، شخصیت یا کنشگر اصلی داستان پیوند دارند، از منظومهٔ *آرش کمانگیر* کسرایی به‌دست داد:

الف) پیروزی آرش پیروزی خرد و آگاهی است

یکی از نتایجی که از تقابل معنایی همگنه‌های نور و روشنایی در منظومهٔ *آرش کمانگیر* حاصل می‌شود این است که پیروزی آرش در این منظومه می‌تواند به‌یک‌معنا پیروزی خرد و آگاهی بر جهل و نادانی باشد. درواقع، آنچه به آرش قوت‌قلب می‌دهد و نیروی حرکت‌دهندهٔ او است، نه اطمینان از زور بازو و توان جنگاوری خود، بلکه دانایی و آگاهی او از اوضاع زمانه است. «این آگاهی همان آگاهی پیش‌رونده به فرداهایی است که رؤیاها و امیدهای والا و زندگی بهتر از اکنون را می‌سازد» (داودی‌مقدم، ۱۴۰۰: ۱۹) آرش «آگاه» است که برای رسیدن به این فردای روشن باید تمام توان خود را فدای پرتاب تیر کند؛ زیرا اگر تیر در نزدیکی فرود آید، «**خانه‌هامان تنگ، [و] آرزومان کور**» می‌شود (کسرایی، ۱۳۹۱: ۱۰۶).

درنتیجه، گرچه آرش از جنگ بیزار است، چون از عواقب کار آگاه است، جنگ را می‌پذیرد:

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-04-26]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1402.31.95.9.8]
[DOI: 10.61186/jpll.31.95.233]

ز پیشم مرگ، نقابی سهمگین بر چهره، می‌آید به هر گام هراس‌افکن، مرا با دیده‌ای خون‌بار می‌پاید (کسرایی، ۱۳۹۱: ۱۱۰).

درواقع، «آرش نیز چون سایر سپاهیان، جزء مردم قشر پایین و عادی جامعه است. در یک لحظهٔ خاص، سعادتی نصیب او می‌شود. جذبه‌ای را احساس می‌کند و از نکته‌ای آگاه می‌شود که دیگران از درکش عاجزند» (کوپا و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۶۷).

هنگام رفتن آرش به‌سوی دماوند به‌قصد پرتاب آن تیر سرنوشت‌ساز، شاعر/راوی گام‌های او را «آگاهانه» توصیف می‌کند:

کدامین آهنگ آیا می‌تواند ساخت/ طنین گام‌های استواری را که سوی نیستی مردانه می‌رفتند؟/ طنین گام‌هایی را که آگاهانه می‌رفتند؟ (کسرایی، ۱۳۹۱: ۱۱۳).

در شعر *آرش کمانگیر*، افزون‌بر واژه‌هایی که در حوزهٔ معنایی روشنایی قرار دارند و می‌توانند نمادی از خرد، دانش، و آگاهی باشند، کنش‌هایی نیز صورت می‌پذیرند که دلالت نشانه‌شناختی نور و روشنایی در مقام نماد خرد و دانایی را تقویت می‌کنند. پیرمرد قصه‌گو، همچون پیری فرزانه، داستان یکی از «خدمتگزاران باغ آتش» را مثل داستانی آموزشی برای کودکان یا نسل آینده بازگو می‌کند:

کودکانم داستان ما ز آرش بود/ او به جان خدمتگزار باغ آتش بود (کسرایی، ۱۳۹۱: ۱۰۴).

آرش پیش از رهسپارشدن به پرتاب‌گاه تیر، از «خورشید»، مظهر روشنایی، یاری می‌جوید:

نیایش را دوزانو بر زمین بنهاد/ به‌سوی قله‌ها دستان ز هم بگشاد:/ برا، ای آفتاب ای توشهٔ امید!/ برآ، ای خوشهٔ خورشید!/ تو جوشان چشمه‌ای، من تشنهٔ بی‌تاب/ برآ، سرریزکن، تا جان شود سیراب (کسرایی، ۱۳۹۱: ۱۱۲).

در سه سطر پایانی شعر نیز، کنش انداختن پاره‌ای هیزم در کورهٔ شعله‌ور آتش، درحالی‌که دیگران در خواب‌اند، بر نقش نمادین آتش در جایگاه خرد و دانایی تأکید می‌کند. نقش شاعر یا روشنفکر هم، به‌منزلهٔ وجدان بیدار جامعه است که آتش، نماد روشنایی و دانایی، را پیوسته زنده نگاه می‌دارد:

کودکان دیری است در خوابند/ در خواب است عمو نوروز/ می‌گذارم کنده‌ای هیزم در آتشدان/ شعله بالا می‌رود پرسوز (کسرایی، ۱۳۹۱: ۱۱۶).

آرش، برخلاف بیشتر اعضای جامعه، به این دانایی و آگاهی رسیده است که:

وقتی همهٔ شرارت‌ها، نقص‌ها، بیماری‌ها و زشتی‌ها جهان را فرامی‌گیرد، این امید است که می‌تواند به فریاد انسان برسد. فقط باید نور آن را، هرچند کم‌توان، در جعبهٔ زندگی خویش

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-04-26]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1402.31.95.9.8]
[DOI: 10.61186/jpll.31.95.233]

دید. باید آن را فهم کرد؛ آن‌چنان‌که آرش در پس همهٔ سیاهی‌ها به آن اندیشید و واقعیت پلید روزگارش را دگرگون کرد (داودی‌مقدم، ۱۴۰۰: ۱۹).

سیروس پرهام با مقایسهٔ آرش با قهرمانان *شاهنامه* بر این باور است که آرش، برخلاف این قهرمانان، از نیروی جسمانی چشمگیری برخوردار نیست و «نیروی خود را از اندیشهٔ خود می‌گیرد و دودشدن و غبارشدن جسم او نشانهٔ آن است که قالب اندیشه تهی شده است تا اندیشه همچنان اوج گیرد» (لنگرودی، ۱۳۷۰: ۵۰۳). در نتیجه، پیروزی آرش نشان می‌دهد که شناخت مسئولیت اجتماعی، که در دانش و آگاهی فردی ریشه دارد، به فرد قدرتی معنوی می‌دهد و از او قهرمانی می‌سازد که می‌تواند بر دشمنی پرتوان پیروز شود. داستان آرش به ما می‌آموزد که آنچه افراد و ملت‌ها را نیرومند می‌سازد، توانایی روحی آنان است که در دانش و آگاهی ریشه دارد.

ب) آرش، قهرمانی یگانه

بررسی شخصیت آرش ازطریق طرح‌وارهٔ کنشی نه‌تنها او را قهرمانی پیروز نشان می‌دهد، بلکه او را قهرمانی ویژه و یگانه تصویر می‌کند. افزون‌بر اتکای آرش به دانایی و آگاهی، در شخصیت آرش ویژگی‌هایی است که او را از دیگر قهرمانان جهان متمایز می‌سازد: ۱) برخلاف بسیاری از داستان‌های حماسی مشهور، در منظومهٔ *آرش کمانگیر* کنش‌گزار و کنش‌پذیر یکی هستند. برای نمونه، در *شاهنامه*، رستم ازطریق نامهٔ «کیکاووس» که به‌واسطهٔ «گیو» به او رسید فرمان می‌یابد که به جنگ سهراب برود:

تهمتن پذیره شدش با سپاه/ نهادند بر سر بزرگان کلاه/ بگفت آنچه بشنید و نامه بداد/ ز سهراب چندی سخن کرد یاد (فروغی، ۱۳۸۷: ۱۶۴).

در داستان *بیوولف*،[۱۵] از حماسه‌های کهن اقوام اسکاندیناوی، موجودی اژدهامانند به نام «گرندل»[۱۶] به شهر حمله می‌کند. «هورتگار»،[۱۷] پادشاه وقت، به بیولف دستور می‌دهد اژدها را از بین ببرد و او هم موفق می‌شود. «هملت» نیز به توصیهٔ ارواح به انتقام خون پدر برمی‌آید. ۲) در طرح‌وارهٔ کنشی گرمس، کنش‌گزار (فرستنده) «در اغلب موارد یک ابرقدرت است؛ مثل پادشاه، خدا، یا فردی که قدرت‌های جادویی نیکوکارانه دارد» (تولان، ۱۳۹۳: ۱۵۱). آرش بی‌آنکه کسی به او پیشنهاد یا فرمان دهد، به‌واسطهٔ شناخت مسئولیت اجتماعی و میهنی و آگاهی از عاقبت کار ـ‌که هردو نتیجهٔ آگاهی و روشن‌بینی او هستندـ وظیفهٔ خود می‌داند که خود را در راه سرزمین و مردمش فدا کند. او فردی خودانگیخته و در پی سربلندی کشور و خشنودی مردم است و همین است که میل به کنش را در او برمی‌انگیزد:

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-04-26]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1402.31.95.9.8]
[DOI: 10.61186/jpll.31.95.233]

در این پیکار،/ در این کار،/ دل خلقی است در مشتم/ امید مردمی خاموش هم پشتم (کسرایی، ۱۳۹۱: ۱۰۹).

۳) آرش برخلاف قهرمانان متعارف خودستایی نمی‌کند و از توانایی‌های خود سخن نمی‌گوید. کزازی درباب آشیل و اولیس، دوتن از قهرمانان داستان‌های هومر، که بر سر تقسیم جنگ‌افزارها با هم درگیر شدند، می‌نویسد: «هرکدام از دو پهلوان، خودستای و گشاده‌زبان، دربارهٔ کارهای نهان و دلیری‌هایشان داد سخن می‌دهند. هریک بر آن است که این جنگ‌ابزارها تنها او را می‌سزد و می‌برازد» (کزازی، ۱۳۷۰: ۸۶). آرش برخلاف قهرمانان متعارف نه‌تنها دست به خودستایی و رجزخوانی نمی‌زند، بلکه به ترس خویش از مرگ اعتراف می‌کند:

ز پیشم مرگ/ نقابی سهمگین بر چهره می‌آید/ به هر گام هراس‌افکن/ مرا با دیدهٔ خونبار می‌پاید (کسرایی، ۱۳۸۴: ۶-۱۹۳).

۴) در طرح‌وارهٔ کنشی گرمس، کنشگر اغلب «از یک دوست یا خویشاوند (یاریگر) کمک سخاوتمندانه‌ای دریافت می‌کند» (تولان، ۱۳۹۳: ۱۵۱)، اما در *آرش کمانگیر* انسان‌هایی که نقش یاور یا یاری‌رسان را ایفا می‌کنند، مردمی معمولی هستند که صرفاً به‌شکل معنوی قهرمان را حمایت می‌کنند. اینان، جز نظاره‌گری و همدردی و روحیه‌بخشی، نقشی در رخدادها ندارند.

کودکان از بام‌ها او را صدا کردند/ مادران او را دعا کردند/ پیرمردان چشم گرداندند/ دختران بفشرده گردنبندها در مشت،/ همره او قدرت عشق و وفا کردند (کسرایی، ۱۳۹۱: ۱۱۴).

۵) بسیاری از قهرمانان متعارف با گوشهٔ چشمی به پاداش از جانب حاکم یا پادشاه، رهسپار مأموریت می‌شوند. در طرح‌وارهٔ کنشی گرمس، قهرمان داستان «در پی ازدواج با شاهزاده‌خانم زیبایی (هدف) است» (تولان، ۱۳۹۳: ۱۵۱). آرش در پی چنین پاداشی نیست. او با آگاهی از اینکه پاداش دنیوی‌ای در کار نیست، تنها به‌خاطر پاسداری از آزادی و نیکی و نبرد با تاریکی و پلیدی دست به کنش می‌زند:

دلم از مرگ بیزار است/که مرگ اهرمن‌خو آدمی‌خوار است/ولی آن دم که ز اندوهان روان زندگی تار است؛/ ولی آن دم که نیکی و بدی را گاه پیکار است؛/ فرورفتن به کام مرگ شیرین است/همان بایستهٔ آزادگی این است (کسرایی، ۱۳۹۱: ۱۱۱).

ج) *آرش کمانگیر*: اسطوره‌ای کهن درقالبی نو

در *آرش کمانگیر*، اسطوره‌ای کهن به‌شیوه‌ای نو بازسرایی شده است. در ادامه، به برخی از ویژگی‌هایی که آرش را به قهرمانی نو تبدیل می‌کنند اشاره می‌شود: یکی از دگرگونی‌های رخداده در ادبیات اروپا، که ادبیات معاصر فارسی نیز از آن بی‌تأثیر نماند، در قرن نوزدهم،

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-04-26]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1402.31.95.9.8]
[DOI: 10.61186/jpll.31.95.233]

پس از پیدایش مکتب رمانتیسیسم در اروپا آغاز شد: آوردن مردم عادی به صحنهٔ ادبیات. سیاوش کسرایی نیز زیر تأثیر همین دگرگونی‌ها، و نیز در جایگاه شاعری آگاه به زمانهٔ خود، دریافته بود که ملاک‌های قهرمانی کهن مناسب زمانهٔ او نیست:

ولیکن چاره را امروز زور و پهلوانی نیست/ رهایی با تن پولاد و نیروی جوانی نیست (کسرایی، ۱۳۸۴: ۵-۱۷۴).

درنتیجه، کسرایی جهت جلب حس همدردی خواننده با قهرمان اصلی روایت، از آرش کمانگیر شخصیتی واقع‌نما[۱۸] ساخته است که با پهلوانان اسطوره‌ای و حماسی کهن تفاوت دارد. این واقع‌نمایی همچنین آرش را برای خوانندهٔ امروزی باورپذیر کرده است. آرش نیز همانند مردم عادی نه‌تنها زور پهلوانی و تن پولادین ندارد، بلکه شجاعت خارق‌العاده‌ای هم ندارد. وی چهره ترسناک مرگ را اینگونه توصیف می کند.:

به راهم می‌نشیند، راه می‌بندد؛/به رویم سرد می‌خندد؛/به کوه و دره می‌ریزد طنین زهرخندش را،/ و بازش باز می‌گیرد (کسرایی، ۱۳۹۱: ۱۱۱).

ویژگی دوم آرش، که نتیجهٔ ویژگی اول است، این است که مردم آرش را ـکه به آنان شباهت دارد‌ـ از جنس خود احساس می‌کنند. درنتیجه، این قهرمان در دل آنها جای می‌گیرد و همهٔ اقشار مردم نگران سرنوشت او هستند:

کودکان بر بام/ دختران بنشسته بر روزن/ مادران غمگین کنار در/ مردها درراه (کسرایی، ۱۳۸۴: ۴-۲۴۱).

آرش نیز متکی به مردم است و از آنها روحیه می‌گیرد:

هزاران چشم گویا و لب خاموش/ مرا پیک امید خویش می‌داند/ هزاران دست لرزان و دل پر جوش/ گهی می‌گیردم گه پیش می‌راند (کسرایی، ۱۳۸۴: ۱۱-۲۰۸).

در منظومهٔ *آرش کمانگیر* ـبرخلاف حماسه‌های کهنـ که تودهٔ مردم از صحنهٔ داستان غایب هستند، توده در صحنه حاضرند و احساس خود را به قهرمان بیان می‌کنند.

کودکان از بام‌ها او را صدا کردند/ مادران او را دعا کردند/ پیرمردان چشم گرداندند/ دختران بفشرده گردن‌بندها در مشت/ همره او قدرت عشق و وفا کردند (کسرایی، ۱۳۸۴: ۷-۲۵۳).

۹. تحلیل *آرش کمانگیر* با استفاده از رویکرد کنشی و نشانه‌معناشناختی

با توجه به این سه لایهٔ معنایی، می‌توان با کاربرد نظریهٔ کنشی و نظریهٔ نشانه‌معناشناسی، گفتمان منظومهٔ *آرش کمانگیر* را به‌شکل زیر تحلیل کرد:

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-04-26]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1402.31.95.9.8]
[DOI: 10.61186/jpll.31.95.233]

۹. ۱. آرش کنشگری اخلاقی یا سلوکی ـ مرامی است.

از میان سه نوع تعامل میان کنش‌گزار و کنش‌پذیر که شعیری برشمرده است، می‌توان آرش را کنشگری اخلاقی یا سلوکی‌ـ مرامی به‌شمار آورد. در گفتمان کنشی، ارزش‌ها «یا ارزش‌های بیرونی‌اند که از بیرون به کنشگر القا می‌شوند و نقصان مادی را رفع می‌کنند یا با حضور هستی‌شناختی او پیوند می‌خورند و نقصان هستی‌شناختی را برطرف می‌کنند» (علوی‌پور و همکاران، ۱۴۰۰: ۱۷۸). ازهمین‌روی، آرش که بدون فرمان‌بردن از کنش‌گزاری قدرتمند، و بدون چشم‌داشت مادی، برای نجات جامعه دست به کنشی می‌زند که مرگ او را در پی دارد، کنشگری اخلاقی یا سلوکی-مرامی است که: «براساس اخلاق اجتماعی‌ـفرهنگی یا وظیفهٔ اخلاقی مرامی به کنش روی می‌آورد» (شعیری، ۱۳۹۵: ۶۵-۶). شعیری در توصیف شخصیت اخلاقی می‌نویسد: اخلاق که «همان ازخودگذشتن و دیگری را در مرکز حضور و معنا قراردادن است، سبب می‌شود تا کنش معنا و باوری پیدا کند که دیگری همواره در چشم‌انداز آن قرار دارد» (شعیری، ۱۳۸۸: ۴۸). او در ادامه می‌افزاید: «کنشگری که برای دیگری از منافع خود می‌گذرد یا حتی جان خود را به خطر می‌اندازد دارای ویژگی سلوکی-مرامی است» (همان). این ویژگی‌ها، چنان‌که پیشتر اشاره شد، در منش و کنش آرش به‌خوبی نمایان‌اند. افزون‌براین، اخلاق‌مداری و ویژگی مرامی-سلوکی آرش، در آگاهی و خرد او و باوری که نتیجهٔ این آگاهی و خرد است ریشه دارد؛ زیرا «باور می‌تواند مقدم بر شناخت واقع شود و به‌واسطهٔ همین تقدم راه را بر کنش باز کند یا ببندد» (شعیری، ۱۳۹۵: ۶۵-۶).

۹. ۲. *آرش کمانگیر*؛ کنش موفق

گرمس، برخلاف پراپ، کنش را گرانیگاه روایت می‌داند. درواقع، «در نظام روایی، هستهٔ مرکزی روایت را کنش تشکیل می‌دهد که خود در خدمت تغییر وضعیت کنشگران و همچنین معناست» (شعیری، ۱۳۹۵: ۱۹). در منظومهٔ *آرش کمانگیر*، آرش نیز همانند دیگر اعضای جامعه در آغاز در حالت شَوِشی و انفعالی قرار دارد که در آن سوژه «با میزانی از انرژی و در موقعیتی مهیا برای واکنش است» (علوی‌پور و همکاران، ۱۴۰۰: ۱۸۰). اما برخلاف دیگر اعضای جامعه، در ذهن آرش چالش و کشمکشی میان دو نیرو در جریان است: او ازیک‌سو همانند دیگر اعضای جامعه از مرگ بیمناک است و ازدیگرسو به‌واسطهٔ خرد و آگاهی می‌داند که ازخودگذشتگی در راه نجات جامعه و کشور بهتر از زندگی ذلت‌بار بنده‌وار است. این

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-04-26]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1402.31.95.9.8]
[DOI: 10.61186/jpll.31.95.233]

کشمکش و چالش درونی سرانجام به یاری خرد به کنش ختم می‌شود و آرش از وضعیت انفعالی خارج می‌شود. نتیجهٔ کنشگری او نیز موفق است؛ زیرا کنش او کشورش را از حالت نقصانی که دشمن به آن تحمیل کرده بود بیرون می‌آورد و سرافرازی را نصیب آن می‌کند.

آرش، پس از کنش موفق، از آزمون ارزیابی کنش نیز سرافراز بیرون می‌آید. نخست اینکه، او با کنش خود امکان بازنگری حضور جمعی را فراهم می‌کند، ضمیر جمعی را روشن و بیدار می‌کند، با کنش خود جریان خرد را بنیان‌گذاری می‌کند. بازگوکردن داستان آرش توسط پیرمرد قصه‌گو به کودکان، که نمایندهٔ نسل بعدی هستند، در آغاز داستان، افکندن نمادین پاره‌ای هیزم در کورهٔ آتش که نماد خرد و دانایی است از دست راوی در پایان داستان، همگی نشانهٔ این هستند که آرش با کنش خود ضمیر جمعی را بیدار کرده است و جامعه پیام او را شنیده و تکثیر کرده است. درواقع، نقش راهبری و آگاهی‌بخشی آرش حتی پس از مرگ او نیز برجاست؛ زیرا حتی پس از مرگ او نیز رهروان گم‌کرده‌راه از او یاری می‌جویند.

رهگذرهایی که شب درراه می‌مانند/ نام آرش را پیاپی در دل کهسار می‌خوانند/ و نیاز خویش می‌خواهند (کسرایی، ۱۳۹۱: ۱۱۶).

۹. ۳. سرایش اسطورهٔ کهن درقالبی نو: سیالیت دلالت در اسطوره

رولان بارت دربارهٔ اسطوره می‌نویسد: «اسطوره‌شناسی، به‌عنوان بررسی یک گفتار، در حقیقت چیزی نیست جز بخشی از آن دانش گستردهٔ نشانه‌ها که سوسور چهل‌سال پیش با نام نشانه‌شناسی مسلم انگاشته است» (بارت، ۱۳۸۶: ۳۳). او همچنین متذکر می‌شود که «طبیعت دلالت اسطوره‌ای درواقع به‌کمک شباهتش با چیزهای دیگر مشخص می‌شود: دلالت اسطوره‌ای درست به‌اندازهٔ یک برچسب تجاری دلبخواه است» (همان، ۴-۵۳). رویکرد نشانه‌معناشناسی نیز پیوند دال و مدلول را ثابت نمی‌داند و بر نقش عواملی چون گفتمان و جسمانه که پیشتر به آنها اشاره شد، در تأثیرگذاری بر امر دلالت تأکید می‌کند.

اگر طبق باور بارت، اسطوره را نیز بخشی از دانش نشانه‌شناسی بدانیم، می‌توان گفت که اسطورهٔ آرش در *آرش کمانگیر* کسرایی از جسمانه (شاعر) و گفتمان (شرایط زمانی‌ـمکانی سرایش شعر) بی‌تأثیر نبوده است. اینکه سیاوش کسرایی در سرودن *آرش کمانگیر*، اسطوره‌ای کهن را به‌شیوه‌ای واقع‌نما که برای خوانندهٔ زمانه‌اش جذابیت و موضوعیت داشته باشد روایت کرده، حاکی از تأثیر ذهن و احساس شاعر بر این اسطوره، و تعبیر و تفسیر خاص او از آن، و تأثیرگذاری بر دلالت آن است.

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-04-26]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1402.31.95.9.8]
[DOI: 10.61186/jpll.31.95.233]

۱۰. نتیجه‌گیری

کاربرد نظریهٔ کنشی و نیز رویکرد نشانه‌معناشناسی گفتمان در بررسی ویژگی‌های آرش و نیز بررسی بسامد واژه‌های نور و تاریکی ازطریق مفهوم همگنه‌ها به ما کمک می‌کند به شناخت و نگرشی تازه از منظومهٔ *آرش کمانگیر* دست یابیم. این نگرش تازه نتایج زیر را به‌دنبال دارد:

الف) منظومهٔ *آرش کمانگیر* داستان پیروزی خرد و آگاهی است. آنچه از آرش قهرمانی بی‌همتا ساخته، نه زور بازو و توان جنگاوری، بلکه خرد و دانایی و نیز آگاهی او از زمانهٔ خود است. این خرد و دایی از آرش قهرمانی دوراندیش می‌سازد که می‌تواند تجسم کند که درصورت سازش با دشمن چه چیزی نصیب کشورش می‌شود.

ب) آرش قهرمانی ویژه است. بسیاری از عناصری را که براساس طرح‌وارهٔ کنشی گرمس در تمام روایت دیده می‌شوند در منظومهٔ *آرش کمانگیر* نیز می‌توان دید، اما آرش قهرمانی یگانه است. آرش برخلاف دیگر قهرمانان، لاف پهلوانی و جنگاوری نمی‌زند. واهمهٔ خود از مرگ را پنهان نمی‌کند و از دست یاوران او به‌غیر از همدلی و همدردی کاری برنمی‌آید.

ج) آرش قهرمانی نوین است. پیوند نزدیک آرش با مردم و همدلی دوسویهٔ او و مردمش، از آرش قهرمانی نوین می‌سازد. در شمار زیادی از داستان‌های حماسی کهن، قهرمان داستان به دستور یا خواست پادشاه یا حکمران رهسپار نبرد می‌شد و در صورت پیروزی هم از او پاداش می‌گرفت. آرش از مردم سرزمین خود نیرو می‌گیرد، به امید خشنودی و نیک‌بختی آنان دست به کنش می‌زند و در انجام کار هم به‌پاس ازخودگذشتگی، به‌عنوان یاری‌دهنده و قهرمان همیشگی در دل این مردم جای می‌گیرد.

با کنارهم‌گذاشتن این ویژگی‌ها، از دیدگاه نظریهٔ کنشی و نشانه‌معناشناسی گفتمان، می‌توان آرش را کنشگری اخلاقی یا سلوکی-مرامی دانست که بدون دستورگرفتن از یک کنش‌گزار و بدون هیچ چشم‌داشت مادی، جان خود را فدای نجات جامعه و کشورش می‌کند. کنش آرش در این روایت موفق است؛ زیرا جامعه را از نقصانی که دشمنان بر کشور تحمیل کرده‌اند خارج می‌کند. رفتار دیگر شخصیت‌های داستان نشان می‌دهد که کنش آرش در بیدارسازی وجدان جمعی موفق بوده است؛ درنتیجه، از نگاه مردم از آزمون سرافرازی موفق بیرون آمده است؛ زیرا حتی بعد از مرگ او نیز یاد و پیام او در دل‌ها زنده است.

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-04-26]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1402.31.95.9.8]
[DOI: 10.61186/jpll.31.95.233]

پی‌نوشت

1. The actantial model
2. Isotopy
3. Algirdas Julien Greimas)
4. Structuralist semantics
5. Semantic field
6. Substance
7. Le corpse proper
8. Syntagmatic chain
9. Homogeneity
10. Semes
11. Contradictory sems
12. Discourse
13. Le corps propre
14. Emile Benvniste
15. Beowulf
16. Grendel
17. Hortgar
18. Realistic

منابع

احمدخانی، محمدرضا (۱۳۹۳). *نشانه‌شناسی زبان و هنر*. تهران: گمان.

بارت، رولان (۱۳۸۶). *اسطورهٔ امروز*. ترجمهٔ شیرین‌دخت دقیقیان. تهران: مرکز.

پورنامداریان، تقی و همکاران (۱۳۹۱). بررسی و تأویل چند نماد در شعر معاصر. *ادبیات پارسی معاصر*. سال دوم. شمارهٔ ۱: ۲۵-۴۸.

تولان، مایکل (۱۳۹۳). *روایت‌شناسی: درآمدی زبان‌شناختی‌انتقادی*. ترجمهٔ فاطمه علوی و فاطمه نعمتی. تهران: سمت.

داد، سیما (۱۳۷۸). *فرهنگ اصطلاحات ادبی*. تهران: مروارید.

داودی‌مقدم، فریده (۱۴۰۰). تحلیل ویژگی‌های امیدبخشی اسطورهٔ آرش کمانگیر با نگاهی به اصل امیدِ ارنست بلوخ. *مطالعات زبان و ادبیات غنایی*. سال یازدهم. شمارهٔ ۳۹: ۹-۲۲.

ذوالفقاری، محسن؛ قنبریان شیاده، سکینه (۱۳۹۷). خوانش نشانه‌شناسی لایه‌ای در فرآیند معنایی منظومهٔ خسرو و شیرین نظامی. *متن‌شناسی ادب فارسی*. سال دهم. شمارهٔ ۱: ۴۹-۶۲.

رویانی، وحید؛ حاتمی‌نژاد، منصور (۱۳۹۳). آرش سیاوش کسرایی و میدان ادبی ایران. *نقد ادبی*. سال هفتم. شمارهٔ ۲۶: ۶۷-۹۰.

شاکری‌یکتا، محمدعلی (۱۳۸۶). مرگ قهرمان یا مخاطب؟ نگاهی به آرش کمانگیر سیاوش کسرایی. *کتاب ماه ادبیات*. شمارهٔ ۱۰: ۶۸-۷۵.

شعیری، حمیدرضا؛ وفایی، ترانه (۱۳۸۸). *راهی به نشانه‌معناشناسی سیال: با بررسی موردی ققنوس نیما*. تهران: علمی و فرهنگی.

شعیری، حمیدرضا (۱۳۸۸). از نشانه‌شناسی ساختگرا تا نشانه‌معناشناسی گفتمان. *نقد ادبی*. سال دوم. شمارهٔ ۸: ۲۳-۵۱.

شعیری، حمیدرضا (۱۳۹۵). *تجزیه و تحلیل نشانه‌معناشناختی گفتمان*. تهران: سمت.

شعیری، حمیدرضا (۱۳۹۸). *نشانه‌معناشناسی ادبیات: نظریه و روش تحلیل گفتمان ادبی*. تهران: دانشگاه تربیت مدرس.

شفیعی‌کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۰). *ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت*. تهران: سخن.

شمیسا، سیروس (۱۳۸۳). *راهنمای ادبیات معاصر*. تهران: البرز.

صفوی، کوروش (۱۳۹۲). *درآمدی بر معنی‌شناسی*. تهران: سورهٔ مهر.

عباسی، علی؛ یارمند، هانیه (۱۳۹۰). عبور از مربع معنایی به مربع تنشی: بررسی نشانه‌معناشناسی ماهی سیاه کوچولو. *پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی*. سال دوم. شمارهٔ ۳: ۱۴۸-۱۷۲.

علوی‌پور، ملیحه و همکاران (۱۴۰۰). تخریب لنگرهای کشتی معنا: تحلیل تلاطم شوشی در گفتمان ادبی، مطالعهٔ موردی: این سگ می‌خواهد رکسانا را بخورد. *ادبیات پارسی معاصر*. سال یازدهم. شمارهٔ ۱: ۱۷۴- ۱۹۶.

عمید، حسن (۱۳۸۹). *فرهنگ فارسی عمید*. ویراستار: عزیزاله علیزاده. تهران: راه رشد.

فروغی، محمدعلی (۱۳۸۴). *منتخب شاهنامهٔ فردوسی*. با همکاری حبیب یغمایی. مشهد: نیکا.

قوامی، بدریه؛ آذرنوا، لیدا (۱۴۰۱). خوانش نشانه‌شناختی شعر «ارغوان» هوشنگ ابتهاج با استفاده از رویکرد ریفاتر. *زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی*. سال بیست‌وهشتم. شمارهٔ ۹۳: ۲۰۱-۲۲۱.

کاردگر، یحیی؛ شهریاری، حسن (۱۳۹۹). بازنمایی اسطوره‌های ایرانی در کتاب‌های تاریخی فارسی. *زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی*. سال بیست‌وهشتم. شمارهٔ ۸۹: ۲۵۵-۲۷۷.

کزازی، میرجلاالدین (۱۳۷۰). *مازهای راز: جستارهایی در شاهنامه*. تهران: مرکز.

کسرایی، سیاوش (۱۳۹۱). *مجموعه اشعار*. تهران: نگاه.

کوپا، فاطمه و همکاران (۱۳۹۴). کهن‌الگوی قهرمان در منظومهٔ آرش کمانگیر سیاوش کسرایی. *ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی*. سال یازدهم. شمارهٔ ۳۸. ۱۶۵-۱۹۷.

لنگرودی، شمس (۱۳۷۰). *تاریخ تحلیلی شعر نو*. جلد دوم. تهران: مرکز.

معین، محمد (۱۳۸۱). *فرهنگ فارسی معین*. تهران: سرایش.

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-04-26]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1402.31.95.9.8]
[DOI: 10.61186/jpll.31.95.233]

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-04-26]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1402.31.95.9.8]
[DOI: 10.61186/jpll.31.95.233]

نادری‌فر، عبدالرضا؛ رحمتیان، لیلا (۱۳۹۹). کاوش داستان بردارکردن حسنک وزیر برپایهٔ گفتمان کنشی گرمس. *تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)*. سال سیزدهم. شمارهٔ ۵۰: ۱۳۵-۱۵۱.

نیک‌روز، یوسف؛ خلیلی جهرمی، جلیل (۱۳۹۶). تحلیل دگردیسی اسطورهٔ مهر در شعر آرش کمانگیر. *پژوهش زبان و ادبیات فارسی*. سال پانزدهم. شمارهٔ ۴: ۱۰۳-۱۳۰.

هاوکس، ترنس (۱۳۹۴). *ساخت‌گرایی و نشانه‌شناسی*. ترجمهٔ مصطفی پردل. تهران: ترانه.

Attardo, Salvatore (2017). *The Routledge Handbook of Language and Humor*. New York: Routledge.

Barthes, Roland (2006). *Mythologies*. Translated by Shirindokht Daghighian. Thehran: Markaz Publications.

Culler, Jonathan (2002). *Structuralist Poetics.* New York: Routledge & Kegan.

Felluga, Dino Franco (2015). *Critical Theory: The Key Concepts*. London: Routledge.

Ferber, Michael (2007). *A Dictionary of Literary Symbols*. Second edition. New York: Cambridge University Press.

Greenblatt, Stephe (2006). The Norton Anthology of English Literature. 8th ed. Vol. 2. New York: Norton & Company.

Greimas, A. J. Courtés, J. (1982). *Semiotics and Language: An Analytical Dictionary*. Indiana: Indiana University Press

Martin, Bronwen; Ringham, Felezitas. (2006). *Key Terms in Semiotics*. London: Continuum.

References in Persian

Abbāsī, Ali; Hānyeh Yārmand (2010). A Semio-semantic Analysis of ‘The Little Black Fish’. *Comparative Literature Research*. Year2. No.3. Pp: 148-172. [In Persian]

Amīd, Hassan (2009). *Amīd’s Persian Dictionary*. Tehrān: Rāhe Roshd. [In Persian]

Amankhānī, Īsā; Alimadadī, Monā (2013). Ferdowsi and Iranian Modern Discourse. *Literary Studies*. Year 47. No.2. Pp: 66-86. [In Persian]

Dād, Sīmā (2007). *A Glossary of Literary Terms*. Tehrān: Morvārīd. [In Persian]

Dāvūdī Moghaddam, Farīdeh (2020). An Analysis of hopefulness in the Myth of Arash Based on the Ernest Blutch. *Journal of Studies in Lyrical Language and Literature*. Year. 11. No. 39. Pp. 9-22 [In Persian]

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-04-26]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1402.31.95.9.8]
[DOI: 10.61186/jpll.31.95.233]

Foroughi, Mohammad Ali (2005). *Selected Poems from the Shāhnāmeh*. Mashhad: Nīkā. [In Persian]

Hawkes, Terence (2015). *Structuralism and Semiotics*. Translated by Mojtaba Pordel. Tehran: Tarāneh. [In Persian]

Kārdgar, Yahyā; Shahriyāri, Hassan (2020). A Study of the Concept of Dād (justice) in Six Stories of Ferdowsi's Shāhnāmeh with a Cognitive Approach. *Persian Language and Literature of Khārazmi University. Year 28. No. 89. Pp. 255-275.* [In Persian]

Kasrāyī, Sīyāvash (2004). *The Collection of Poems*. Tehran: Āgāh. [In Persian]

Kazzāzī, Mīr Jalāl Al-dīn (1990). *The Mazes of Mystery: A Research on the Shahnameh*. Tehrasn: Mrarkaz [In Persian]

Koupā, Fātemeh; et al. (2015). The Archetype of Hero in the Epic Poem of Ārash-e Kamāngīr. *Mytho-Mystic Literature Quarterly Journal of Islamic Azad University.*Year 11. No. 38. Pp.165-198. [In Persian]

Langrūdī, Shams (1990). *An Analytical History of Persian Modern Poetry*. 2nd vol. Tehran: Markaz. [In Persian]

Mo'īn, Mohamad (2001). *Mo'īn's Persian Dictionary*. Tehran: Sarāyesh. [In Persian]

Nāderīfar, Abd Al-Reza & Leilā Rahmatīyan (2019). A research on Hanging 'Hasanak the Minister, According to Greimas Actantial Theory. *Interpretation and Analysis of Persian Language and Literature Texts (Dehkhoda)*. Year 13. No. 50. Pp: 135-151. [In Persian]

Nīkrūz, yoūsof & Jalīl khalīlī Jahromī (2016). An Analysis of the Metamorphosis of the myth of Mehr in Arash Kamangier. *Research in Persian Language and Literature*. Year 15. No. 44. Pp. 103-130. [In Persian]

Pūrnāmdāryān, Taghī et. Al (2011). An Analysis of Some Symbols in Persian Modern Poetry. *Contemporary Persian Literature*. Year. 2. No. 2. Pp. 25-48. [In Persian]

Qavāmī, Badrīyeh; Āzarnavā, Līdā. (2022). A Semiotic Reading of Houshang Ebtehaj's Poem "Arghavan" Based on Riffaterre's Approach. *Persian Language and Literature of Khārazmi Univerity*. Year.28. No. 93. Pp. 201-221. [In Persian]

Royanī, Wahīd & Hataminežād, Mansūr (2013). The Siavash Kasraei′s Arash and Iran literary field. *Literary Criticism*. Year 7. No. 26. Pp. 67-90. [In Persian]

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-04-26]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1402.31.95.9.8]
[DOI: 10.61186/jpll.31.95.233]

Safavi, Kūrosh (2012). *An introduction to Semantics*. Tehran: Sūreh-ye Mehr. [In Persian]

Sha'īrī, Hamid Rezā (2016). *The Semio-semantic Analysis of Discourse*. Tehran: Samt [In Persian]

Sha'īrī, Hamid Rezā (2019). *Semiotics of Literature: Theories and Practices of Literary Discourse Regimes*. Tehran: Tarbiat Modarres University Press. [In Persian]

Sha'īrī, Mohamad Rezā (2008). Passing from a predetermined relationship of signifier and signified to a processional discursive meaning. *Literary Criticism*. Year 2. No. 8. Pp. 23-51. [In Persian]

Sha'īrī, Mohamad Rezā & Tarāneh Vafāyī (2008). Towards fluid Semio-Semantics: An analysis of Nima's the Phonix. Tehran: Elmī-Farhangī. [In Persian]

Shafī'ī Kadkanī, Mohamad Rezā (2001). *Persian Poetry Periods*. Tehran: Sokhan.[In Persian]

Shākeri Yektā, Abd-AlHossein (2005). The Death of Hero or the Audiance? A look at Siyavash Kasraye's Arash Kamangir. *Monthly book of Literature and Philosophy*. No. 10. Pp. 68-75. [In Persian]

Shamisā, Syrūs (2003). *A Guide to Contemporary Persian Literature*. Tehran: Alborz [In Persian]

Toulān, Michael (2013). *Narratology*. Translated by Fātemeh Alavi & Fātemeh Ne'matī, Tehran: Samt [In Persian]

Zarrīnkūb, Abd AlHossein (2001). *The Book of the Famous: about Ferdowsi and the Shahnameh* (*Nāmvarnāmeh*) . Tehran: Sokhan. [In Persian]

Zolfaghārī, Mohsen & Ghanbarīyān Sheyādeh, Sakīneh (2017). Layer Semiotics Reading in the Semantic Process of Nezami's Khosrow and Shirin. *Textual Criticism of Persian Literature*. Year 10. No.1. Pp. 49-62. [In Persian]